

نویسنده : دکتر نبی بخش بلوچ

مترجم : دکتر محمد سلیم اختر ،

تأثیر مولانا جلال الدین رومی

در شاه عبداللطیف بهتائی سندی

مقاله‌ای که بدنبال می‌آید گفتاریست که دانشمند ارجمند آقای دکتر نبی بخش بلوچ در جشنهای هفتصدمین سالروز مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی (۱۲۰۷ - ۱۲۷۳) که اخیراً در ترکیه برپا گردید ، بزبان انگلیسی قرائت کردند و ضمن آن تأثیر مولانا را در شبه قاره ، تا آنجا که وقت اقتضا می‌کرده ، بنحوی احسن باز نمودند . نظریاینکه مولانا در بلخ متولد شد ، زبان فارسی را وسیله اظهار خود ساخت ، در ترکیه مأمّن نهائی گزید و در پاکستان با استقبال فوق العاده عارف و عامی مواجه گردید ، اهمیت این مقال را بهم پیوستن باز هم ، سه کشور دوست و برادر و هم پیمان ، ترکیه و ایران و پاکستان نمی‌شود نادیده گرفت . بنابر این رأی نگارنده بر آن شد که نسخه اهدائی آقای دکتر بلوچ را بفارسی برگرداند تا عده کثیری از همزبانان مولوی هم بدان دسترسی داشته باشند . مترجم

مثنوی آئینه‌ای است که باز تاب تخیل عالمگیر مولانا جلال الدین رومی را فراروی ما می‌نهد . تخیلی که نه‌زمان و مکانی رامی‌شناسد و نه بهیچ رنگ و نژادی مقید می‌گردد ، بلکه برعکس در بیجا بردن به کنه و هدف موجودیت و تکامل تدریجی بشر می‌کوشد و سعی مینماید که سراسر نوع بشر

را در نیل بدان هدف والای آفاقی کمک کند. و اینکه در مثنوی به تمام ادیان و نژادها و سرزمین‌ها - چه شرقی و چه غربی اشاره‌هایی شده است و یا در تشبیهات و تمثیلات آن سنت‌های فرهنگی یهودائی و زرتشتی و عیسوی منعکس گردیده: و یا رویدادهای عرفانی دانشمندان و مرناضان و رواقیون قدیم مورد توجه و بهره‌برداری قرار گرفته، خود مؤید این اصلیت و مظهریست از فکر و اندیشه همه گیر مولانا.

غیر از سرزمینهای باستانی مصر و بابل تقریباً از تمام کشورهای اسلامی آن دوران نیز در داستانهای مثنوی نام برده شده است و یا بتعبیر دیگر حجاز، شام و عراق و عمان و تبریز و ری و سبزوار و کاشان و خراسان و ترکستان و ماوراءالنهر و کابل و غزنی و سند و هند، که برخی از آنها امروز سرزمینهای مستقلی هستند و قسمتی جزو خاک ایران و یا شامل کشور-های افغانستان و پاکستان می‌باشند هر یک در مثنوی سهمی درخور یافته‌اند و بحق می‌توان گفت که بآیاری از يك يك این شهرها در مثنوی، مولانا آنها را زیر بار سنگین منت خود قرار داده است و حتی با تمام تحقیقات و تبلیغاتی که در قرون متوالی نسبت به مثنوی در این شهرها صورت گرفته، آنها هنوز از عهده ادای این دین کاملاً برنیامده‌اند.

تحقیقاتی که درباره مولانا و آثارش در کشورهای مختلف انجام گرفته مقیاسشان هنوز بدرستی روشن نیست. در هر حال ما در این مختصر کوشیده‌ایم که با در نظر گرفتن يك دورنمای کلی از عکس‌العملهای مختلفی که آثار مولانا در سندها ایجاد کرده، سیمای تأثیر شاه عبداللطیف سندی (۱۱۰۲-۱۷۵۲/۱۱۶۵) را که بارزترین صوفی حقیقی و بنام‌ترین شاعر هند اسلامی در قرن هیجدهم میلادی می‌باشد ترسیم کنیم.

عکس‌العمل «سند و هند» نسبت به آثار مولانا:

اولین تماس بین سند و قونیه ظاهراً توسط شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی: مرید دانشمند «صوفی سند» شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی برقرار گردید.

بعد از اینکه شیخ مرشد بهاء‌الدین زکریای ملتانی در سال ۶۶۱ هجری مصادف با ۱۲۶۲ م چشم از جهان بریست، عراقی پای از سند بیرون نهاد و راه مسافرت پیش گرفت و سر انجام در قونیه رحل اقامت افکند.

حین اقامتش در قونیه، چنانکه از بیانات افلاکی در مناقب العارفین نیز تأیید می‌شود، وی علاوه بر معاصران دیگر با مولانا نیز در تماس بوده

است. اینرا هم میدانیم که عراقی حتی بعد از رفتن از سند نیز، روابطش را با شیخ صدرالدین عارف، فرزند شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی همچنان حفظ کرده و نامه‌هایی هم میان آنها مبادله میشده است، با در نظر داشتن تماس عراقی با مولانا و در عین حال حفظ روابطش با صدرالدین عارف و دیگران مقیم درسند، امکان اینکه وی آنها را نسبت به مولانایی اطلاع گذاشته باشد مستبعد بنظر می‌رسد. بنابراین شاگردان و مریدان شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی در ملتان و سند، شاید اولین کسانی بوده‌اند در «هندوسند» که با اسم مولانا آشنا گردیده‌اند.

اولین نسخه‌های مثنوی ظرف سه چهار سال پس از مرگ مولانا استنساخ شد و دیری نگذشت که نسخه‌های متعددی از آن کتاب در اطراف عالم سفر کرد و شایع گردید. ولی با این همه اسم مولانا نام مثنوی در محافل صوفیه هند، بویژه در دهلی ظاهراً تا پیش از اواخر قرن هشتم هجری یعنی در حدود صد و بیست و پنج سال بعد از مرگ آنعارف نرسید. خواجه محمد گیسو دراز (۸۲۵م) در گلبر که و (کرن) یکی از مشایخ برجسته سلسله چشتیه از جمع کسانی بوده است که در وهله اول با فکر و اندیشه مولانا آشنا گردیدند، و آنهم در روزگاری که وی هنوز در دهلی بسر می‌برده است یعنی پیش از سال ۸۰۰ هجری، زیرا مادر کتابش موسوم بنظایر - القدس که در سال ۸۰۳ هجری، حین مسافرتش از دهلی به دکن نوشته شد، اسم «مولانا جلال الدین رومی (کذا) می‌بینیم و چنانکه از بیاناتش برمی‌آید، نظری نسبت به مولانا مساعد نبوده است، در نظایر القدس می‌نویسد:

«مولانا رومی دیوانه‌ای است نامعلوم عاشقی است نامفهوم. فتم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم... جلال جز تخم ضلال و نهال وبال نکشته و جز آن خودکامی و تربیت بدنامی دگر نه نبشته است.»
در مکتوباتش لحنش باز تندتر می‌شود.

دریک سرزمین دوردستی چون هند ایجاد همچنین سوء تفاهمی نسبت به مولانا غیر منتظره نمی‌نماید مخصوصاً وقتی می‌بینیم که در شهر و دیار ش نیز کسانی بودند که نه تنها وی را درست درک نکردند بلکه زبان به انتقادش نیز گشودند. خودش می‌گوید:

خریطی ناگاه از خرخانه سربرون آورد چون طمانه

کین سخن پستست یعنی مثنوی قصه پیغمبرست و پی روی

ولی باینکه نخستین تأثر مثنوی در هند بویژه در بین صوفیه چشتی مسلك

آن دیار زیاد سازگار نبوده، اندیشه‌های والای آن عارف در میان صوفیه نقش بندی‌هند عکس‌العملی کاملاً متفاوت ایجاد کرد و با استقبال گرم آنان مواجه شد. شیخ یعقوب چرخ‌چی (۱۸۵۱م) در رساله‌اش با اسم رساله ابدالیه که در حقیقت شرح حال شیخ علی هجویری معروف به داتا گنج‌بخش لاهوری است، نه تنها اسم مولانا را نامزد کرده بلکه از گفتارش نیز بدو بت‌استفاده کرده توسط همین رساله است که مثنوی در ایالت پنجاب پاکستان فعلی راهش را باز کرده معرفی گردید. بعد از شیخ چرخ‌چی مشایخ نقشبندی دیگر هم که در هند نفوذ زیادی داشتند، در گفته و نوشته‌هایشان مثنوی را مورد استفاده قرار دادند و حتی گاهی نسبت به خود آن کتاب نیز مطالبی بنگاشتند یکی از نخستین شارحین مثنوی مولانا، شاه نورالله احراری (اکبر آبادی که چندی در اراکات هم بسر می‌برده است) از همین دسته صوفیه نقشبندی مسلک هند می‌باشد.

اینک مولانا و مثنوی وی در «هند و سوز» بایک استقبال همه‌جانبه و همگانی مواجه شد محتاج به تحقیق است و فعلاً درباره آن مطالبی قاطع نمی‌شود گفت. و اما تا آنجائی که مدارک موجود معلوم می‌دارد مثنوی گو اینک قبلاً هم مورد توجه و عنایت و مطالعه بوده ولی در قرن یازدهم هجری توجه مردم به آن کتاب بنحویچشم-گیری افزایش یافت. این توجه و پذیرش در قرن دوازدهم باز هم بیشتر شد و بدناً نیز همچنان ادامه یافت.

عکس‌العمل مساعد نسبت به مثنوی و توجه فوق‌العاده مردم بدان کتاب در سه سطحی مشخص ظهور کرد. اولاً علاقه و دل‌بستگی مردم به مطالعه مثنوی و قرائت آن بمنظور یم‌ویرکت توسط آنان. قرائت مثنوی بمرور زمان بنحوی تکامل پذیرفت که صورت هنری به خود گرفت و بشکل سبک معروف موسیقی موسوم به «مثنوی» درآمد. این نحوه خاص قرائت مثنوی در مدارس و محافل ادبی و تداول شایانی پیدا کرد و جزو لاینفک جزای بر نامه‌وسرگرمی‌های آنان قرار گرفت. دوایر صوفیه نیز از تأثیر آن برکنار نماندند بلکه سلسله‌هایی از قبیل راشدیة قادریه در سنده و خانواده‌هایی از جمله پهلوواره در بهار و حتی افراد متفرقه نیز در این سبک خاص قرائت مثنوی مهارت و شهرت بسزائی بدست آوردند. این سنت با اینکه اخیراً بضعف گرائیده ولی هنوز هم وجود دارد؛ ثانیاً عکس‌العمل نسبت بمثنوی در سطحی دانشمندانه و هنری انجام گرفت و بصورت منتخباتی و نسخ‌گونه گونی ازم مثنوی بروز کرد. نسخه‌های مثنوی بخط‌های بسیار زیبایی نوشته شد، شروحنی بر آن کتاب تألیف یافت و فهراس اصطلاحات و فرهنگ‌های لغات آن کتاب

مدون گردید. این نهضت بحدی عظیم بود که ابعداش هنوز هم بدرستی مشخص نیست. آثار زیرشمه‌ای از آن کارهاست که در این زمینه انجام گرفت.

نخستین نسخه انتقادی مثنوی موسوم بنسخه ناسخه مثنویات ستمیه که در سال ۱۰۳۲ هجری تألیف گردید و شرح مسبوطی بر مثنوی بنام لطایف المعنوی من حقایق المثنوی و فرهنگ مثنوی با اسم لطایف اللغات که در نیمه اول قرن یازدهم هجری توسط عبداللطیف عباسی مدون شد باعث ایجادیک تحریک اساسی در زمینه مطالعه مثنوی در شبه‌قاره گردید. دانشمندانی که بعد از وی آمدند این رشته را همچنان دنبال کردند و شرحی متعدد بر مثنوی نگاشته آمد، از جمله شرح شاه میر محمد نورالله احراری اکبر آبادی، شرح مثنوی معروف به معنی، از محمد عابد، اسرار مثنوی و انوار معنوی عبدالله خویشگی قسوری، و حل المثنوی یا شرح مثنوی معنوی محمد افضل اله آبادی. با پدید آمدن این آثار که اساساً متعلق به قرن یازدهم هجری می‌باشد، زمینه خاصی در مطالعه مثنوی برای عده کثیری از دانشمندان هموار گشت و نتیجه باعث شد که عکس‌العملهایی نسبت باین کتاب در سطوحی بازم ادبی تر و عقلانی تر انجام گیرد.

ثالثاً، پاسخ به افکار و اندیشه‌های مولانا بر سطحی بر مراتب والا تر و شایسته تر، نیز داده شد.

مقدمات و مبادیات این دسته از پاسخها را حتی در شرح متعددی بر مثنوی که برخی از آنها را در فوق نام بردیم، و یا در شرح خواجه محمد ایوب قریشی لاهوری معروف بشرح ایوب، شرح بحر از عبدالعلی بحر العلوم و شرحی که حتی در نزدیک بزبان خودمان نوشته شده از قبیل کلید مثنوی مولانا شرفعلی تهانوی، هم می‌شود مشاهده کرد. ولی با اینهمه اگر قرار بر این باشد که نماینده‌ترین این پاسخها را تعیین کنیم این افتخار بدون تردید به شاه عبداللطیف بهتائی سندی و علامه محمد اقبال لاهوری، تعلق خواهد گرفت.

شاه عبداللطیف صوفی بود و یک شاعر عظیم‌المرتبت. افکارش عالی‌ترین پاسخ معنوی به اندیشه‌های مولانا را تشکیل میدهد. علامه محمد اقبال لاهوری دانشمند و فیلسوف جدید و یک شاعر بزرگ بود. پاسخی که وی بمولانا داد است از سطح عقلانی شروع شد و بعد از تطور و تکامل بصورت معنوی در آمد. اسرار خودی و جاوید نامه وی نماینده‌ترین پاسخهاست که وی بمولانا داده است.

همچنانکه قبلاً اشاره کردیم. محافل نزدیک به مریدان شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی امکان دارد که اسم مولانا را حتی در زندگیش نیز توسط نامهای

عراقی شنیده باشند و چه بسا که روابط دیگری نیز بین مولانا و سند وجود داشته باشد چون در مثنوی می بینیم که وی حتی از تفاوتی که بین زبانهای هندی و سندی وجود دارد، بی خبر نبوده است.

سندیان را اصطلاح سند مدح هندیان را اصطلاح هند مدح چون اسلام در همان اوایل قرن هشتم هجری به این سرزمین نفوذ پیدا کرد. این سرزمین نسبت بسایر قسمتهای هند بیشتر و بیشتر، از تعلیمات عالیة صوفیه و مملو و مستنیر گردید. یکی از ریدان بنام سیداللطیفه بایزید بسطاهی که مولانا اسمش را در مثنوی با کمال احترام متذکر شده است، بوعلی سندی میباشد بنابراین محافل علمی و عرفانی سند چون قبلابم با معارف تصوف و عرفان آشنایی داشتند قبول کردن و پذیراشدن مثنوی توسط آنان بدون هیچ اشکالی عملی شد. گذشته از این آثار احمد رومی، یکی از شاگردان مولانا نیز به سندها پیدا کرد و باعث ازدیاد علاقه مردم به مطالعه مثنوی گردید. این سنت قدیمی علم و فضل مبتنی بر مطالعه مثنوی در سند، در سراسر قرن سیزدهم نیز ادامه یافت و شاعر معروف قادر بخش بیدل از روهری (سند) را می شود آخرین دانشمند و متخصص در مثنوی در این ناحیه شناخت وی که بمولانا و الهان عشق می ورزید، مثنوی هم در اقیانای مولانا سرود و بمنظور احترام بمولانا آن را بهر البحر (جویی از دریای مثنوی) نام کرد. وی در کتاب دیگرش موسوم به پنج گنج نیز با اشعار مثنوی استشهد فراوان کرده و استناداتی بسیار برده است.

واما دو بیست و پنجاه سال پیش وقتی شاه عبداللطیف چشم بجهان گشود، خواندن مثنوی، وعظ و خطابه بر اساس آن در سند تداول بسیار داشت. مثنوی و تعلیمات مولانا يك عوض بسیار دلبذیر و پسندیده ای بود و علمای دین وقتشان را بی بحث در اطراف آن می گذراندند. شاه عبداللطیف در این محافل بدون استثنا شرکت می کرد. بنابراین این نخستین مرحله برخورد آشنائی وی با اندیشه های آفاقی مولانا بود. این آشنائی دیر پا بعدها به عشق و علاقه شدیدی منجر شد و مثنوی بصورت يك رفیق همیشگی شاه عبداللطیف درآمد. نظر بهمین دلیستگی و شیفتگی وی به مثنوی بود که حاکم سند میان نور محمد عباسی نسخه ای از مثنوی که بخط بسیار زیبایی استنساخ شده بود، بوی تقدیم داشت. در روزهای واپسین زندگی خود، شاه عبداللطیف سه کتاب را لحظه ای از خود دور نمی کرد. این سه کتاب عبارت بود از قرآن مجید و مثنوی مولوی و شرح حال و ملفوظات نیایش شاه عبدالکریم. بنا به يك خبر موثق، مولوی محمد صلاح، یکی از مستمر-

شده‌اند شاه عبداللطیف که در مثنوی بسیار ورزیده بود و در شرح آن دستی چالاک داشت، موظف بود که بعد از نمازهای ظهر، آدینه و عقی بر اساس مثنوی انجام دهد. مقایسه و تشابه بین مثنوی و رسالو:

افکار و اندیشه‌های شاه عبداللطیف چنانکه ملاحظه شد، تحت تأثیر مثنوی نضج گرفت و تکامل یافت. شاه در رسالو بدون اینکه از نی اسمی ببرد، اشاره‌ای بنالیدن وی می‌کند و می‌گوید:

یکی آنست که وی را از نیستان بیریده اند و آن ناله می‌کند

یکی آنست که زیر کار در گرفته و جیغ میکشد.

آن یکی (نی) در فراق هموعان خود در نیستان اشک می‌ریزد، در حالیکه این یکی (حیوان) برای تن و استخوانهای خود مینالد.

شعر شاه عبداللطیف گویانکه در بزم بومی است و هر دو مصراع آن هم مثل مثنوی هم قافیه است، تأثیر فکری و معنوی مولانا در آن کاملاً مشهود است.

این بیت شاه عبداللطیف که بیش در تمام نسخ رسالو دیده می‌شود و حتی یکی از مرتبتین بسیار و با اطلاع رسالو با توجه به این همانندی رسالو با مثنوی نسخه رسالو را نیز با همین بیت آغاز کرده است. همانندی و تشابه بین مثنوی و رسالو منحصر به همین یک بیت نیست. دانشمندی که آثار این دودانش مرد رادر مدنظر داشته‌اند بدون تردید متوجه این همانندی‌ها شده‌اند. فقیر قادر بخش بیدل (۱۲۸۹م)

اولین کسی می‌باشد که با اشعار مثنوی و رسالو که از نظر اندیشه و محتوا مشابهتی تام داشتند اشاره کرده و در کتابش موسوم به پنج گنج در حدود چهل مورد بنقل آنها می‌بادرت ورزیده است. باید اذعان داشت که تا آنجائیکه این امر به دو ذهن بزرگ و خلاق رابطه پیدا می‌کند، مشارکت و مشابهت نسبی در افکار و اندیشه‌هایشان نسبت به موضوعات اساسی از قبیل هستی بشر و حقیقت نهائی و توحید و عشق و خودی و درد کشی و ایذاطلبی و غیره چیزی طبیعی بلکه حتمی است. ولی توارد در جنبه‌های مهمتر اندیشه‌شان و مشابهت در الگوی فکر ایشان است که حائز اهمیت بیشتری است. اینجاست که سورلی در کتابش درباره شاه عبداللطیف بدانند این توضیح شفافه است که «شاه عبداللطیف مقلد محض جلال‌الدین رومی نیست و در حقیقت اندیشه‌های خودش را بازگویی کند.» این گفته شاه خود مؤید همین نظر است:

دمی پیام تازه‌ای از محبوبم رسید،

لطیف گوید که دهنده مهر بان ما را با دهش خود بسیار نواخته است:

او از اینکه فلانی از کدام نژاد است سئوالی نمی‌کند،

بلکه تمام کسانی را که بوی روی می آورند ، مورد تفقد قرار میدهد .
ازین نظر هم مثنوی که راقرآن در زبان پهلوی گفته اند ، رسالو به آن مشابیهتی
زیاد دارد . شاه عبداللطیف که گوئی خودش نیز متوجه این نکته بوده است ، درباره
رسالومی گوید :

آنهایی را که شما فقط بیت می پندارید ، در حقیقت آیاتی هستند که ذهن را
به محبوب حقیقی سوق میدهند .

مثل مثنوی مولوی در ادب فارسی ، رسالو نیز ضخیم ترین اثر منظوم در
زبان سندی است ، گذشته از این ، علاوه بر اسرار معارف عالی تصوف که اساسی -
ترین موضوع ما به الاشتراک این دو مغز بسیار متفکر می باشد ، مثنوی در رساله
در دو عامل مهم دیگر نیز که عبارتند از تمثیلات و موسیقی ، از شباهت زیادی بر -
خور دارند .

تمثیلات :

چه در مثنوی و چه در رسالو تمثیلات داستانها چهارچوبی را تشکیل میدهند
که برای ارائه دادن افکار و اندیشه های شاعر بکار گرفته است با این تفاوت که
داستانهای مولانا مبتنی است بر منابع و مأخذ مختلفی . برای همین است که وی
در بیان آنها شرح و بسط بیشتری بخرج داده است ، ولی داستانهای شیخ عبداللطیف
از روایات محلی سند سرچشمه می گیرد . بنا بر این وی جزئیات را از قبل
خواننده دانسته تلقی می کند و نا گفته می گذارد . موضوعات پیش پا افتاده ای
مثل عشق و عشاق ، شغلها و حرفه ها ، شخصیت های شجاع و سخاوتمند ، درویشان
سرگردان و مطربان سیار حرفه ای ، بارانهای موسمی و رفتار و اخلاق حیواناتی
از قبیل شیر و مار عینکی و پروانه و مرغ آتشی و قو بهانه هایی در دستش می دهد که
وی نکات بسیار ظریفی را فراروی خوانندگان بگذارد .

تنها داستانی که در مثنوی و رسالو هر دو آمده است مربوط است به قبیل و
توصیف و تعبیرهای متناقضی که افراد مختلف از آن کرده اند . این داستان در
احیاء العلوم غزالی با تفصیل بیشتری دیده می شود . مولانا این داستان را در
هشت بیت گنجانیده و از آن نتایج کلی و عمومی بر گرفته است ، ولی شاه عبد -
اللطیف فقط به تلمیحی بدان داستان اکتفا کرده و با اصطلاح دریا را در کوزه بند
کرده است . نا گفته نگذاریم که این تلمیح در جزئیاتش با داستان مثنوی اختلافاتی
هم دارد . بنا بر روایت مولانا هندیها قبلی را که برای اهدا آورده بودند ، در
یک مکان تاریکی قرار دادند . چهار نفر که هر یک از آنها عضوی از اعضای این

فیل را لمس کرده ، به تعبیر خاص خودشان از آن توصیف کردند و گفتند که فیل را مثل چه چیزی دریافتند . ولی طبق رسالو فیل مرده است و لمس کنندگان آن ، چهار نفر کور برای آشکار ساختن نحوه کاربرد داستانه در رسالو . این تمثیل را بفارسی برمی گردانیم :

کوران يك فیل مرده را داشتند لمس می کردند ،
 آنها تنها با دستهایشان آن را لمس کردند، و چشمهایشان را بیکار بستند
 و فقط آنهایی که کاملاً سالم اند می توانند فیل را آنطور که باید بشناسند
 و فقط بصیرت اهل نظر آنست که میتواند این بصارت ببخشد .

موسیقی :

هم مولانا و هم شاه عبداللطیف به قدرت و توانائی و تأثیر الهام بخش موسیقی در طی مراحل عالی تصوف پی برده بودند ، پیش از مولانا ، سنائی در حدیقه اش بتأثیر صدای نی اشاره ای کرده ولی طبع سرشاره مولانا که از پی سنائی و عطار آمده بود بدین مختصر بسنده نکرد . وی نه تنها نی را سر آغاز مثنوی قرارداد بلکه نسبت به آن بیک تجزیه و تحلیل بسیار پر مغز و بامعنائی نیز دست زد که نمایانگر اهمیت اصلی نی و صدای دلنوازی می باشد. فی از نظر مولانا بدون تردید یک ساز ایدآلی است ولی این بدان معنی نیست که سازهای دیگر از قبیل دف و رباب سرنا و دهل و ناقور و طنبور بوی وجد و حالی نمی بخشید . موسیقی بهر شکلی و در هر صورتی که بوده باشد مولانا خودش را بدان وفق می داد در آن گم می شد . بعد از ناپیدائی شمس وی در رقص و سرود پناهنده شد و سرانجام نوبت بدانجا رسید که حتی موسیقی بسیار ابتدائی هم که از ضربان موزون و هماهنگ چکش صلاح الدین زرکوب ناشی می شد ، وی را بعوالم وجد و حال سوق میداد و گنجی پایان ناپذیر و تمام نشدنی جمال و دیگر محسنات ممنوی رافراروی و می گشاد که بسیار زیبا بود و بسیار پر معنی و اعجاب آور .

یکی گنجی پدید آمد از این دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی !!

قلب شاه عبداللطیف نیز همانند مولانا ، میعادگاه و متکای موسیقی و شعر بود علامه ا.ا. قاضی که در شاه عبداللطیف شناسی مقام شامخی دارد ، در این مورد می گوید :

« موسیقی برای ابلاغ الفاظ وی که به تعبیر ادبی ، خودشان نیز از برترین نوع موسیقی سرشارند ، و در عین حال از حیث تصوف نیز دارای اهمیت

کم نظیری می‌باشند که هنوز هم بدرستی درک نکرده، وسیله‌ای بیش نبود. و شکفت اینکه موسیقی موجود در شاه عبداللطیف بر موسیقی‌ای که آنها را همراهی می‌کند، پیشی می‌گیرد و آن را پشت سر می‌گذارد. اینجاست که موسیقی به عنوان وسیله‌ای برای شعر وجودش را عرضه می‌کند.

«در سرسورته رسالو» قدرت و توانائی موسیقی بصورت عکس‌العمل سرشار «راجاویاج» که درازای موسیقی هستی و حیات خود را در اختیار مطرب گزارده، تجسم یافته است. در بین تمام ادوات موسیقی شاه عبداللطیف دنورو (طنبور) را از همه بیشتر دوست می‌داشت. این ساز در دوایری هم که توسط شخص وی تأسیس گردید و بعدها بعنوان «شاه‌جورگ» (موسیقی‌شاه) شهرت و محبوبیت فراوانی کسب کرد، بکار می‌رفته است، باز همانند مولانا شاه عبداللطیف سایر ادوات موسیقی را دوست می‌داشته ولی تمام همش مشغول دریافتن آن «آهنک شیرین آسمانی» بوده است که تمام موسیقی‌های ظاهر در بر ابر آن تحت الشعاع قرار می‌گیرند.

مولانا و شاه عبداللطیف :

مطالعه درمثنوی و مولوی و شاه‌جورسالو مبین این حقیقت است که این دوصوفی بزرگ، در محیط جداگانه و مخصوص بخود، از يك دید مشترکی برخوردار بوده و يك هدف را دنبال می‌کرده‌اند. برای نیل بدان هدف وسائلی همچون داستانها و تمثیلهای را هم که اختیار می‌کردند اکثراً یکی بوده است. و اگر احیاناً راههای مختلفی هم در پیش گرفته‌اند، منزشان واحد بوده است هر دو بشکامل تدریجی بشرو سرنوشت درخشنده‌ی اعتقاد دارند. مولانا درمثنوی خود مدارج تکامل بشر (جمادونبات و حیوان) را برشمرده است. بعد از گذشتن از تمام این مراحل است که وی بمرتب انسانی نائل می‌گردد. ولی این پایان سفرش نیست بلکه وی در آستانه تحول دیگری قرار گرفته است :

تا برآرم از ملايك بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کسل شینی هالك الا وجهه	وزمלק هم بایدم جستن زجو
آنچه اندر وهم ناید آن شوم	باردیگر از ملك قربان شوم

شاه عبداللطیف می‌گوید:

(بشر را ابتداء است و نه انتها)

نکا ابتداء عبدجی، نکا انتها

مولانا به پروانه توضیح می‌دهد که سرنوشت حقیقی بشر از اشیا مادی

این عالم بمراتب ماوراء تراست. شاه عبداللطیف می‌گوید :

اگر وصال آن محبوب در قیامت هم میسر می‌شد، (از نظر زمانی) بسیار

نزديك بودولى نويدوصالش از آن هم بعيدتر بنظر مى رسد .

شخصيت والاد مقام ارجمند مولانا را بوسيله هيچ كلامى نمى شود توصيف كرد . شاعر متفكر پاكستاني علامه محمد اقبال لاهورى وى را پير و مراد خود مى - دانسته است . براون نوشته است كه «مولانا بدون ترديد بزرگترين شاعر صوفى منشى است كه از ايران برخاسته و مثنوى عرفانى وى استحقاق آن را دارد كه در منظومه هاى بزرگ تمام از مننه بشمار آيده نكلسون وى را بزرگترين شاعر عرفانى هر زمان» توصيف كرده است . آبرى براى ارائه دادن گوشه اى از تجليل - هاى كه از مولانا بعمل آمده ، بنقل اين آرا مبادرت ورزيده جاى ديگر مى نويسد «مولانا جلال الدين رومى (۱۲۰۷ - ۱۲۷۳) را از دير باز بعنوان بزرگترين شاعر عرفانى اسلام شناخته اند . اينكه وى بزرگترين شاعر عرفانى بشر است هم مى شود ثابت كرد .»

شاه عبداللطيف با اينكه بفاصله پنج قرن بعد از مولانا بوجود آمده ولى ترديدى نيست كه جايش در همان ردیف مولانا است .

يعنى وى يكي از شاعران ممتاز عالم است . ولى چون وى زبان سندی را وسيله اظهار خود ساخت ، رساله وى براى دنياى خارج صحيفه ناشناس و مسكوت ماند تا آنكه برتون (۱۸۳۰ م) ، ترامپ (۱۸۶۶ م) و سورلى (۱۹۴۰ م) براى معرفى وى بعالم خارج دامن همت بر كمر بستند ، شعرش چنان كه برتون گفته است ، براى هر كسى كه قادر بدرك آن باشد ، مطبوع است . دانشمندان زيبائيش رامى ستايند و حتى بيسوادان نيز قسمتهائى از آن را از بر دارند . ترامپ مى گويد : شاه عبداللطيف ... بلندی مشايخ و استادان تصوف را در يافته است . در تنبعاتى كه سورلى درباره سيزده تن شاعر ممتاز عالم (علاوه بر مولانا) بعمل آورده ، نيز مقام نخستين را به شاه عبداللطيف اختصاص داده است . چون در شعر وى شعر و موسيقى ، وجود و حال ناشى از عشق حقيقى را بهيچ وجه نمى شود نادیده گرفت .» علامه !! قاضى مى گويد : لطيف شاعر پيدايشى بود ، نه اكتسابى . وى بيشتر چيزها را از ابديت بهمراهش آورده بود .»

ترقى و پيشرفت شاه عبداللطيف در زمينه معنويت باعث شد كه وى به تعليمات معنوى مولانا گرايش و تمايلى بيشتر نشان بدهد تا به افكار جدلى و فلسفى وى . در بعضى از موارد حتى چنين مى نمايد كه وى در الهامات على عرفانى با مولانا يكي گرديده است .

در رسالو زير عنوان «سريم» وى مولانا را بسيار مورد ستايش قرار داده است ولى زبان و نحوه بيانش طورى است كه اين تجليلش از مولوى بلغز و معما بيشتر شبیه است تا به تمجيد و ستايش .